حنظله از نگاه ناجی العلی

رسولی، حجت

ناجی العلی(1938-1987) کاریکاتوریست مشهور فلسطینی تا زنده‏ بود کوشید با کاریکاتورهایش سهم‏ خویش را به عنوان هنرمندی متعهد به‏ آرمان فلسطین ادا کند.او به گونه‏ای‏ مؤثر به طرح وقایع دردناک فلسطین و افشای توطئه‏های صهیونیستی و اقدامات سازشکارانه برخی مزدوران و خائنان پرداخت و سرانجام نیز جان‏ خود را در این راه داد.

حنظله،پسر بچه‏ای با پاهای برهنه و لباسهای وصله‏دار و ژولیده که‏ دستهایش را به پشت کمر نهاده در همه کاریکاتورهای ناجی العلی توجه‏ خواننده را به خود جلب می‏کند.و ممکن است پرسشهایی برای برخی‏ ایجاد کرده باشد،از جمله اینکه: دستهای بستهء این طفل بر پشت نشانه‏ چیست؟و پاهای برهنه و لباسهای‏ وصله‏دارش از چه حکایت می‏کند؟چرا موهایش چون خارهای جوجه‏تیغی‏ برجسته است؟چرا این کودک پشت به‏ خواننده و بینندهء خود کرده است؟این‏ کودک چند ساله است و آیا بزرگتر هم‏ می‏شود یا خیر؟حرکتهای ناگهانی که‏ گاهی از خود بروز می‏دهد برای‏ چیست؟چرا نام او حنظله است؟و اصلا چرا ناجی راهی بر خلاف دیگر کاریکاتوریستها پوییده و نمادهای‏ تعریف شده و مشخصی چون کبوتر و شاخه زیتون و امثال آن را به کناری‏ نهاده و کودکی را به عنوان سمبل‏ کارهای خود برگزیده است و از این کار چه هدفی دارد؟بسیاری سؤالهای‏ دیگر که پاسخ به هر یک از این سؤالها ممکن است گره‏ای را از افکار و اندیشه‏های ناجی بگشاید و رازی را که‏ در کاریکاتورهای او نهفته است بازگو نماید.در این نوشتار در پی یافتن پاسخ‏ برخی از سؤالهای یاد شده هستیم.

از طرحها و کاریکاتورهای بر جای‏ مانده از ناجی و نیز از لا به لای نظرات‏ و دیدگاههایی که وی گاهی از خود ابراز داشته می‏توان به پاسخ برخی‏ سؤالها رسید.

دقت در طرحهای ناجی و تأمل در اندیشه‏های او گویای این نکته است که‏ هر چند ممکن است اصل انتخاب‏ کودکی به عنوان نماد در کارهایش به‏ صورتی کاملا اتفاقی به ذهن او خطور کرده باشد ولی سر و وضعی که به او بخشیده نه تنها اتفاقی و بی‏جهت‏ نبوده است بلکه کاملا حساب شده و با قصد و هدف همراه بوده است.

بی‏تردید کودک مظهر پاکی و صداقت و صمیمیت است و ناجی با در نظر گرفتن پاکی و صداقت این طفل‏ آن را مطرح ساخته است.از این رو مشاهده این کودک در همان نگاه‏ نخست احساس عجیبی را در وجود بینندهء کاریکاتورهای ناجی زنده‏ می‏کند.به ویژه اینکه طرح این کودک‏ صرفا یک ایده و فکر بدون مصداق‏ خارجی نیست بلکه معصومیت و مظلومیت او یادآور مظلومیت کودکان‏ فلسطینی است که مصداقهای بارز و روشن و صریح آن هستند و نا خودآگاه‏ احساسات و عواطف انسان با آنان‏ همراه می‏گردد.افزون بر این کودک‏ منشأ امید و نشاط و زندگی است،یعنی‏ همان برداشتی که یک هنرمند از یک‏ جوانه یا غنچه گل دارد.در هر حال‏ طرح و القای این احساس برای ملت‏ فلسطین-که در مبارزه‏ای سخت‏ برای زندگی و آینده به سر می‏برد- بسیار ضروری است.از دیدگاه ناجی‏ فلسطین کانون مناقشه خاورمیانه‏ است.از این رو تکیه بر مسأله فلسطین‏ محور اصلی عموم طرحهای‏ ناجی العلی است،مسأله‏ای که در انتخاب نماد کارهای او،یعنی حنظله‏ نیز به خوبی مورد توجه قرار گرفته‏ است.

حنظله پشت به خواننده دارد و دستهایش را بسته بر پشت خود نهاده‏ است.برخی این حالت را نقطه ضعف‏ یا جنبه منفی این کودک تلقی کرده‏اند ولی باید دانست که این حالت هرگز از روی بی‏توجهی نبوده است بلکه ناجی این حالت را نوعی بی‏اعتنایی و پاسخ‏ رد به رژیمهای سازشکار و طرحهای‏ صلح و سازش در منطقه می‏داند. ناگفته نماند که این یک روی سکه‏ است و روی دیگر آن صورت آکنده از احساس حنظله و اشکهای جاری‏ اوست که البته با چشم دل باید به آن‏ نگریست.مهمتر اینکه حنظله همیشه‏ دست بسته نیست بلکه گاهی نیز حرکتها و احساسهایی بسیار دقیق و با مفهوم از خود بروز می‏دهد.او گاهی‏ سلاح قلم به دست می‏گیرد و گاهی‏ شاخه‏ای از گل،گاهی سخن می‏گوید و گاهی کاراته‏بازی می‏کند،همراه با دیگران به طرف دشمن سنگ پرتاب‏ می‏کند،با احساسی عمیق بر دست‏ انسانی که سمبل شهر بیروت است‏ بوسه می‏زند و شاخه گلی را به او تقدیم‏ می‏کند،با خشم فریاد بر می‏آورد و چنان مظلومیت و درد و رنج خود را فریاد می‏کند که حتی مسیح مصلوب‏ را نیز-که منبع عاطفه و مهر و محبت‏ است-وا می‏دارد که دستش را از صلیب جدا کرده و سنگی را به طرف‏ دشمن پرتاب کند.

حنظله شاهد همهء مسائل است و همهء جریانات و حوادث را زیر نظر دارد تا اندازه‏ای که ناجی او را حتی بر اعمال و رفتار خویش نیز شاهد می‏داند.

موهای حنظله چون تیغهای جوجه‏ تیغی طراحی شده است،زیرا تیغهای‏ جوجه تیغی حکم اسلحه را برای او دارد.و حنظله نیز مسلح است و همه‏ وجودش حکم سلاح را دارد.

حنظله نماینده قشر خاصی از مردم‏ است و ناجی به عنوان عضوی از ملت‏ فلسطین و کسی که خود از کودکی‏ طعم تلخ آوارگی را چشیده و شاهد حوادث بسیاری بوده است،با نظر به‏ کودکان فلسطینی،حنظله را با پاهای‏ برهنه و لباسهای وصله‏دار و ژولیده‏ طراحی کرده است.گویی این کودک‏ یادآور دوران کودکی ناجی العلی است.

ناجی به حنظله حیات و شعور بخشیده است و او را به عنوان نماینده‏ دیگر کودکان فلسطینی یا بهتر است‏ بگوییم همهء کودکان محروم و مستضعف جهان شاهد و ناظر حوادث و حتی کارهای خود می‏داند و می‏گوید: او همواره مراقب من است که مبادا از آرمان حقیقی فلسطین دور شوم و از قشر محروم فاصله بگیرم.

اصولا کودک در طرحهای ناجی‏ جایگاه ویژه‏ای دارد از جمله طرح‏ کودکی که بابانوئل در روز عید برایش‏ هدیه‏ای آورده و او با خوشحالی آن را می‏گشاید ولی ناگهان چهرهء غمگین و اندوهناک او پدیدار می‏گردد که هدیه‏ را به کناری نهاده و اشک در چشمهایش جمع شده است زیرا سوغات بابانوئل یک جفت کفش است‏ حال آنکه این کودک پاهایش قطع شده‏ و نمی‏تواند کفش بپوشد.یا طرح‏ کودکی که بر تاب نشسته و در هوا تاب‏بازی می‏کند و در اطرافش بمبهای‏ دشمن به چشم می‏خورد که هر آن‏ ممکن است به او اصابت کنند.و امثال‏ این طرحها که دنیایی از معنی و احساس در آنها نهفته است.

و سرانجام باید بگوییم که ناجی در وجود حنظله آینده‏ای روشن و امیدبخش را برای ملت فلسطین ترسیم‏ کرده است.چنان که طلال سلمان، سردبیر روزنامه لبنانی«السفیر» می‏گوید:«همه باید چون او[ناجی‏]در انقلاب ذوب شویم...تا صبح روشنمان‏ بدمد و آنگاه حنظله روی بر خواهد تافت‏ و لبخند پیروزی و فردای بهتر را بشارت‏ خواهد داد».

اما ناجی خود در لا به لای گفت و گوهایش به معرفی حنظله پرداخته‏ است که بهتر است سخن را کوتاه کرده‏ و عین دیدگاههای او را در اینجا بیاوریم.وی در جایی نخست رشتهء سخن را به دست خود حنظله داده‏ است و در واقع حنظله در چند جمله‏ کوتاه خود را چنین معرفی می‏کند:

 «خوانندهء عزیز!اجازه بده خود را معرفی کنم.نام من-پناه بر خدا از کلمهء من-حنظله است.نام پدرم‏ چندان مهم نیست و مادرم بیچارگی‏ (نکبت)نام دارد...شماره پایم را نمی‏دانم زیرا من همواره پا برهنه‏ هستم.در روز پنجم ماه ژوئن سال‏ 1967 به دنیا آمدم.نه فلسطینی‏ هستم و نه اردنی و نه لبنانی و نه‏ مصری و نه هیچ جای دیگر...در واقع‏ هیچ تابعیتی ندارم و نمی‏خواهم داشته‏ باشم،ارادتمند شما انسانی عرب و بس!»

ناجی العلی سپس در مورد اینکه‏ چگونه و از چه زمانی سمبلی چون‏ حنظله به ذهنش خطور کرده است‏ می‏گوید:

«ماهیت حنظله در کویت در وجود من شکل گرفت و در همانجا نیز آن را مطرح ساختم.اندیشه اینکه مبادا امواج پرخروش حوادث مرا از فلسطین‏ دور کند و اینکه مبادا در غوغای دنیای‏ ماشینی گم و فراموش گردم انگیزه‏ای‏ برای آفریدن او شد.حنظله چون‏ مجسمه‏ای است که روح مرا زنده نگاه‏ می‏دارد و مرا از لغزش باز می‏دارد. حنظله همواره شاهد است،شاهد همه‏ چیز.او هرگز به خواننده پشت نمی‏کند بلکه در حقیقت خواننده‏ای که رنج و مرارت او را نمی‏فهمد به او پشت‏ می‏کند.

برخی می‏گویند حنظله جنبه سلبی‏ دارد زیرا به همه پشت کرده و دستهایش را از پشت به هم بسته و به‏ تماشا ایستاده است.این تصور از آنجا ناشی می‏شود که آنان اشکهایی را که از چشمهایش سرازیر است و بر گونه‏های‏ او می‏غلتد نمی‏بینند.

حنظله ده ساله پا به عرصه هستی‏ نهاد و همچنان ده ساله هست و خواهد بود.در همین سن و سال وطن را ترک‏ کرد و هنگام بازگشت به وطن نیز ده‏ ساله خواهد بود و از آن پس پا به رشد خواهد نهاد و دوران پس از ده سالگی را آغاز خواهد کرد.

او با قوانین جاری طبیعت سازگاری‏ ندارد.او استثناست زیرا نداشتن وطن‏ امری استثنایی است.و آنگاه همه امور برای او طبیعی خواهد شد که به وطن‏ بازگردد.حنظله به فلسطین وفادار است و مرا نیز همین گونه می‏خواهد. او چون قطره عرقی است بر پیشانی‏ من،او فلسطینی است از این رو هرگز نمی‏گذارد بترسم یا از مواضع خویش‏ عقب‏نشینی کنم.

من بر خلاف کاریکاتوریستهایی که‏ خود را تصویر می‏کنند،و چون قهرمانی‏ در کاریکاتورهایشان خودنمایی‏ می‏کنند،حنظله را کشیدم این طفل‏ جنبه سمبلیک دارد.نه تنها برای من‏ بلکه برای همه کسانی که مانند من‏ زندگی می‏کنند.او را حنظله نامیدم تا نشانه تلخکامی و رنج و مرارت باشد.در آغاز طفلی فلسطینی بود ولی به مرور با آگاهی بیشتر جنبه قومی و جهانی و انسانی به خود گرفت.اما اینکه چرا به‏ خوانندگان پشت کرده است؟باید بگویم که این حالت مراحل نخستین‏ اوست.ولی در ترسیمهای بعدی با مردم رو به رو می‏شود،سلاح به دست‏ می‏گیرد،با تحرک و فعال است و به‏ ایفای نقش حقیقی خود می‏پردازد،به‏ زبان عربی و انگلیسی سخن می‏گوید و حتی کاراته نیز می‏داند...او گاهی‏ ترانه‏هایی را زمزمه می‏کند،گاهی‏ فریاد می‏کشد،اذان می‏گوید و گاهی‏ نیز آهسته سخن می‏راند و مژده انقلاب‏ را می‏دهد.با اوج‏گیری انتفاضه در سرزمینهای اشغالی به دشمن سنگ‏ می‏اندازد و هنگام خروج نیروهای‏ مقاومت فلسطینی از بیروت بر دست‏ این شهر بوسه می‏زند و به پایش گل‏ می‏ریزد.

من مردم را بر ضد این رژیمها [عربی‏]فرا می‏خواندم و این کار را با معصومیت طفلی که دستهایش را بر پشت نهاده انجام می‏دادم.ولی‏ بلافاصله پس از جنگ اکتبر 1973 دستهایش را بر پشت بستم.زیرا پیش‏ از سادات منطقه به سمت تسلیم و سازش پیش می‏رفت و احساس‏ می‏کردم که به دنبال این جنگ‏ طرحهای صلح و سازش مطرح خواهد شد.مسأله نهادن دستهای این طفل بر پشت او از اینجا نشأت گرفت،این‏ حالت مخالفت و عدم آمادگی او را برای‏ مشارکت در طرحهای سازش نشان‏ می‏دهد.

من مایلم او مبارز و مخالف همهء توطئه‏ها و شیوه‏های سازشکارانه باشد. این طفل در حقیقت طرفدار محرومان‏ است زیرا من خود از این طبقه‏ام و کاریکاتورهایم نیز در همین جهت‏ است.مهم ترسیم حوادث و واقعیتهاست نه مطرح ساختن‏ سردمداران و رهبران.حنظله شاهد زندهء عصر خویش است.